

# GEM

## بررسی نقش فعالیت‌ها کارآفرینانه در رشد و توسعه اقتصاد کشورها

ترجمه: تهمینه مولانا

### مقدمه

به نظر می‌رسد این سؤال که: «از چه طریق کارآفرینی برای رشد اقتصادی سودبخش است؟»، پاسخ ساده‌ای نداشته باشد. کارآفرینان کسب و کارهایی نو ایجاد می‌نمایند و کسب و کارهای نو هم به نوبه خود مولد اشتغال، رقابت تنگاتنگ و بعضاً شاید به واسطه دگرگونی تکنولوژیکی، اسباب افزایش خلاقیت و نوآوری‌ها را فراهم آورند. بنابراین به نظر می‌رسد کارآفرینی در سطوح عالی مستقیماً شرایط را به سمت رشد اقتصادی در سطوح عالی سوق می‌دهد در حالیکه واقعیت پیچیده‌تر است.

چنانچه بپذیریم کارآفرینی مشتعل بر هر نوع خود اشتغالی غیررسمی است، آنگاه این امکان وجود دارد که در شرایط بد اقتصادی بخصوص در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه فعالیت‌های کارآفرینانه متأثر از شرایط بد اقتصادی و موانع بروکراتیک ضد تولید از سوی دولت‌ها توسعه یابند یا به زبان ساده عدم وجود فرصت‌های شغلی موجب رشد و توسعه کارآفرینی گردد. تحت چنین شرایط منطقی می‌توان این تئوری را طرح نمود که توسعه فعالیت‌های کارآفرینی مرتبط با رشد کند اقتصاد و تأخیر در توسعه می‌باشد.

در این راستا GEM یا برنامه جهانی نظارت بر فعالیت‌های کارآفرینانه با هدف یافتن راه‌های مختلف تأثیرگذاری کارآفرینی بر توسعه کشورها تحقیقات معتبر و بسیار گسترده‌ای انجام داده است.

نقطه آغازین مسئله تمایز قائل شدن میان «کارآفرینی نوع ضرورت» یعنی کارآفرین شدن به دلیل فقدان گزینه بهتر، از «کارآفرینی نوع فرصت» یعنی کارآفرین شدن جهت شروع یک مخاطره جدید براساس این دریافت که یک فرصت شغلی بهره‌بردار نشده یا صحیح بهره‌بردار نشده به

عنوان یک گزینه مولد وجود دارد، می‌باشد.

اطلاعات جمع‌آوری شده از سوی پژوهشگران GEM در ۱۱ کشور، مشخص گردید که گونه تأثیرات کارآفرینی نوع ضرورت و کارآفرینی نوع فرصت بر رشد و توسعه اقتصادی تفاوت عمده‌ای دارند.

به عنوان مثال پس از سقوط دیوار برلین از این رو که اقتصاد منطقه می‌رفت تا با اقتصاد جهان یکپارچه شود، بسیاری از واحدهای صنعتی غیراقتصادی تعطیل شدند. آن دسته کارگرانی که به کار در کارخانجات و واحدهای مشابه، متعلق به کشورهای سوسیالیست پیشین اشتغال داشتند گرچه اعضای تولیدکننده اجتماع به شمار می‌رفتند ولی با تعطیلی کارخانجات یکی پس از دیگری و مواجه شدن با شرایط بد اقتصادی متوجه شدند هیچ انتخابی نیست جز اینکه خود مشاغل را ایجاد کنند و این جا «کارآفرینی نوع ضرورت» شکل می‌گیرد. همان طور که انتظار می‌رود، هجوم قشر کارگری به «کارآفرینی نوع ضرورت» حاصل سال‌های متمادی رشد منفی تولید ناخالص داخلی (GDP) می‌باشد. داستان مذکور می‌تواند در بسیاری کشورهای دیگر جهان زمانی که اقتصاد در مواجهه با تغییرات ساختاری قرار می‌گیرد مصداق یابد.

در عین‌اینکه شروع کسب و کار یا بهره‌برداری از یک فرصت شغلی می‌تواند عامل سوق دادن اقتصاد به سمت شکوفایی و توسعه باشد، این احتمال نیز وجود دارد که «کارآفرینی نوع ضرورت» منجر به توسعه اقتصادی نشود. گام نهادن به سوی کارآفرینی از روی اجبار (خود اشتغالی) به آن علت که تمامی گزینه‌های دیگر کاری موجود نباشند یا قانع‌کننده نباشند می‌تواند حتی منجر به تأثیر منفی در روند توسعه گردد.

در حالی که تمام کشورها به هر نحو، واجد سطحی

از هر دو گونه کارآفرینی اند، نسبت «کارآفرینی نوع فرصت» به «کارآفرینی

نوع ضرورت» بایستی مقیاس سودمند در توسعه اقتصادی باشد و می‌تواند راهنمایی جهت سیاست‌های توسعه تلقی گردد. در حقیقت یک ارتباط معین مابین نرخ کارآفرینی نوع فرصت و سرانه تولید ناخالص داخلی یافت شده است.

بنابراین سیاست‌های اقتصادی در کشورهای کمتر توسعه یافته را بایستی بر مهیا سازی شرایط و تقویت ساختارهای ملی متمرکز نموده و در کشورهای توسعه یافته سیاست‌های اقتصادی باید بر تقویت شرایط ساختار کارآفرینانه متمرکز گردد. در بخش دوم به تشریح برنامه نظارت جهانی کارآفرینی (GEM)، در بخش سوم به بررسی ارتباط بین توسعه اقتصادی و جهانی شدن و در بخش چهارم به بررسی آثار متفاوت کارآفرینی نوع ضرورت و کارآفرینی نوع فرصت بر پیکر توسعه اقتصادی کشورها پرداخته می‌شود.

### برنامه GEM

برنامه پژوهشی نظارت جهانی کارآفرینی، ارزیابی سالیانه فعالیت‌های کارآفرینانه در سطح ملی کشورها می‌باشد. این برنامه که در سال ۱۹۹۹ با ۱۰ کشور آغاز شد، در سال ۲۰۰۰ به ۲۱ و در سال ۲۰۰۵ به ۳۹ کشور تسری یافت، این برنامه شامل کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را می‌شود. برنامه پژوهشی GEM، براساس ارزیابی هماهنگ در خصوص سطح فعالیت ملی کارآفرینی برای تمامی کشورهای شرکت‌کننده، به شناسایی نقش کارآفرینی در رشد اقتصاد ملی می‌پردازد. در این تحقیق ضمن در نظر گرفتن ویژگی‌ها و خصوصیات بومی مربوط به فعالیت‌های کارآفرینانه هر کشور، واحدهای تولیدی و خدماتی در مقیاس‌های ۱۰۰۰ تا ۲۷۰۰۰ نفر کارمند در هر کشور بصورت تصادفی انتخاب شده و فعالیت آنان جهت تعیین میزان فعالیت‌های کارآفرینانه و نقش آنها در اقتصاد ملی کشورها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پروژه GEM در تهیه اطلاعات دقیق از میان

کشورها در نوع خود منحصر به فرد محسوب می‌شود. هنگامی که همه‌ی کشورها اطلاعات رسمی را در خصوص خود اشتغالی، میزان توزیع مؤسسات، داده‌های آماری از تمام یا بخش عمده کارخانجات و مؤسسات، و ثبت موسسه و کارخانه را گردآوری می‌نمایند تقریباً هیچ یک از این منابع رسمی حتی در کشورهای توسعه یافته از یک الگوی خاص پیروی نمی‌کنند و شرایط در هر کشور منحصر به فرد است. بنابراین یکی از نقاط قوت عمده پروژه، کاربرد تعریف یکسان و گردآوری اطلاعات از میان کشورها به منظور مقایسه در سطح بین‌المللی می‌باشد. نقطه ضعف عمده پروژه GEM عدم توانمندی کافی در رسیدگی مؤثر به این موضوع است که چگونه فعالیت کارآفرینانه را در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته بسنجد. برای نمونه، کشورهای کم‌درآمدی چون اوگاندا، پرو و اکوادور از سطح بالای خوداشتغالی برخوردارند و بنابراین طبق ارزیابی برنامه GEM دارای سطح بالایی از کارآفرینی نیز می‌باشند. در عین حال کشورهای پردرآمدی چون ژاپن، سوئد و آلمان طبق ارزیابی برنامه GEM از سطح فعالیت کارآفرینانه به مراتب پائین تری برخوردارند. جهت نشان دادن این موضوع زمانی که هندوستان وارد برنامه شد، پژوهشگران GEM شروع به جمع‌آوری اطلاعات از هر دو نوع «کارآفرینی نوع فرصت» و «کارآفرینی نوع ضرورت» نمودند. هر چند هر دو گونه در کشورهای در حال توسعه از سطوح بالاتری نسبت به کشورهای توسعه یافته برخوردار بودند. علاوه بر این مشخص شد، میان «کارآفرینی نوع ضرورت» و توسعه اقتصادی در کشورهای کم‌درآمد احتمالاً ارتباط معکوسی وجود دارد و این در حالی است که میان کارآفرینی و توسعه اقتصادی در کشورهای پر درآمد احتمالاً ارتباط مثبتی مشاهده می‌گردد. البته این موضوع باید مورد بررسی بیشتر قرار گیرد به دلیل اینکه کشورهای با درآمد کم نظیر هندوستان و چین از سطوح بالاتری از «کارآفرینی نوع فرصت» دست کم در بخش‌هایی از کشور بهره‌مندند و کشورهای نظیر ژاپن علیرغم درآمد سرانه و رشد اقتصادی بالاتر از سطوح بسیار پائین «کارآفرینی نوع فرصت» و رشد کارآفرینی کمتری برخوردار می‌باشند.

به این خاطر از سال ۲۰۰۴ این ایده شکل گرفت که می‌توان از نسبت فرصت به ضرورت به عنوان یک



شاخص مرکب برای فعالیت کارآفرینانه و توسعه اقتصادی بهره‌جست.

### توسعه اقتصادی و جهانی شدن

اقتصاددانان توسعه، سه مرحله اصلی برای توسعه قائل شده‌اند. در مرحله نخست، اقتصاد ویژه تولید محصولات کشاورزی و اصولاً تولید در مقیاس کم می‌باشد. در مرحله دوم، اقتصاد از تولید در مقیاس کم به سمت تولید انبوه تغییر مسیر می‌دهد. در مرحله سوم، با افزایش دارایی‌ها، اقتصاد از تولید انبوه به سوی خدمات حرکت می‌کند.

در مرحله نخست به دلیل تمرکز اقتصاد در بخش کشاورزی، فعالیت‌های کارآفرینانه به بخش غیر کشاورزی سوق پیدا می‌کند. این فعالیت‌ها بیشتر بر واحدهای تولیدی بسیار کوچک و مؤسسات خدماتی متمرکز می‌شود. تقریباً تمامی اقتصادها این مرحله را تجربه کرده‌اند. در مرحله دوم بدلیل سوق یافتن اقتصاد به سمت تولید انبوه و افزایش اشتغال از سوی کارخانجات بزرگ، خود اشتغالی و فعالیت‌های کارآفرینانه کاهش می‌یابد.

دلایل متعددی برای این پیش‌بینی وجود دارد که چنانچه اقتصاد توسعه یافته تر گردد، فعالیت کارآفرینانه کاهش خواهد یافت. اگر فرض کنیم که اشخاص استعدادها و توانمندی‌های مدیریتی متفاوتی دارند، آنگاه همین که اقتصاد ثروتمند گردد، چون مدیران قابل تری عهده دار اداره تشکیلات می‌شوند طبیعتاً سبب می‌انگین مؤسسات افزایش پیدا می‌کند. سبب می‌انگین مؤسسه یک تابع صعودی از ثروتمندی اقتصادی، در صورت وجود جانشین‌های سرمایه‌ی و نیروی انسانی، به شمار می‌رود. زمانی که سرمایه و نیروی انسانی جانشین هستند، افزایش در سهم سرمایه‌بازدهی کارکرد نیروی انسانی را بالا برده و از بازدهی مدیریت می‌کاهد همانگونه که در اکثر اقتصادهای دولتی شاهد این امر هستیم.

به عبارت دیگر، مدیران میانی یا افرادی که توانایی اداره یک کسب و کار را دارند به نتیجه می‌رسند در صورتی که توسط شخص دیگری به کار گرفته شوند نقدینگی بیشتری کسب می‌کنند. در این الگوی توسعه اقتصادی، هر گونه افزایش موجودی سرمایه، خواه از طریق بنگاه‌های اقتصادی خصوصی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یا مالکیت دولتی، بازدهی‌ها را نسبت به فعالیت‌های کارآفرینانه، افزایش خواهد داد. به این ترتیب در اقتصاد مرحله دوم و تولید انبوه، هنگامی که اقتصاد توسعه یافته تر می‌شود طبیعتاً افراد کمتری به دنبال فعالیت کارآفرینانه خواهند بود.

مرحله سوم به عنوان یک صعود در فعالیت کارآفرینانه به شمار می‌رود. برای بیش از یک قرن روند فعالیت‌های

اقتصادی در همه‌ی کشورهای توسعه یافته صنعتی، فاصله گرفتن از مؤسسات کوچک و نزدیک شدن به مؤسسات بزرگتر بوده است. این روند طی دهه ۱۹۷۰ بر اثر یک سلسله مطالعات اقتصادی عملاً جهت معکوسی در پیش گرفته است، بطوری که طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی کشورهای توسعه یافته با فاصله گرفتن از اقتصاد متمرکز و توسعه شرکت‌های بزرگ در مسیر فعالیت‌های کارآفرینانه و توسعه بنگاه‌های کوچک پرداختند در حالیکه طی همین دو دهه کشورهای در حال توسعه به سبب وضعیت خاص اقتصادی خود مسیر عکس را پیمودند.

۳ علت اصلی برای آن که فعالیت کارآفرینانه در مرحله سوم فعالیت‌های اقتصادی یا همان مرحله توسعه خدمات، سیر صعودی را طی می‌کند مطرح می‌شود. دلیل اول، به واسطه کاهش سهم تولید در اقتصاد ملی و افزایش سهم خدمات باز می‌گردد.

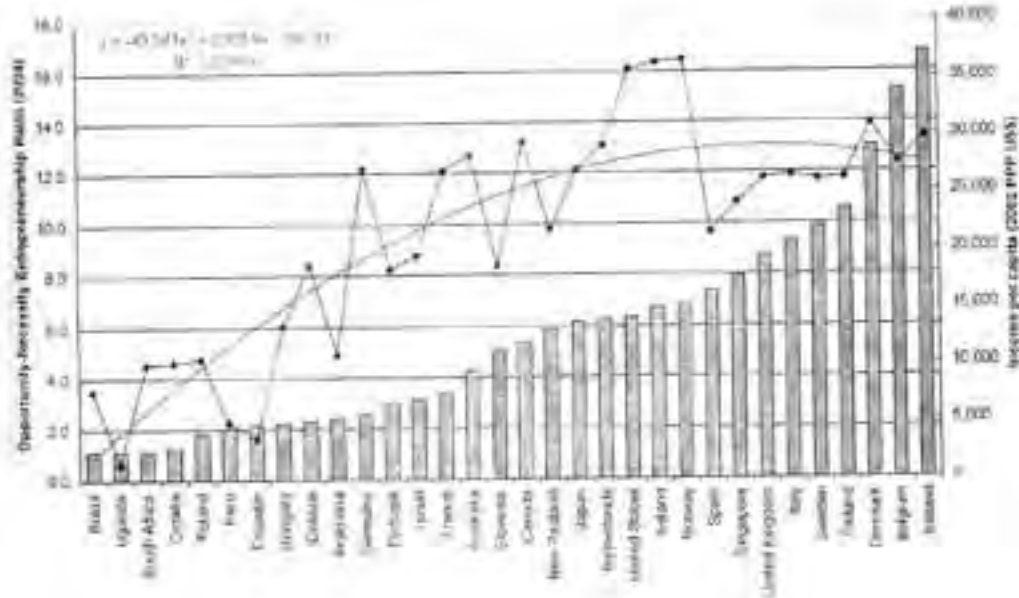
در سهم تولید در واقع تمامی اقتصادهای صنعتی شده مبتنی بر بازار طی سی سال گذشته رکود داشته است و بالعکس، کسب و کارهای مبتنی بر خدمات همواره به نسبت تولید توسعه یافته‌اند. به طور میانگین مؤسسات خدماتی بسیار کوچکتر از مؤسسات تولیدی‌اند و ممکن است یک مؤسسه خدماتی با فعالیت‌های اقتصادی بسیار گسترده، ابعاد بسیار کوچکی داشته باشند، به علاوه، مؤسسات خدماتی فرصت‌های بیشتری برای کارآفرینی فراهم می‌نمایند. این امر در ایالات متحده آمریکا دقیقاً مانند کشورهای اتحادیه اروپا منجمله آلمان و سوئد آشکارا صادق است.

دوم، طی دوران پس از جنگ دوم جهانی دگرگونی تکنولوژیکی در صنایعی که در آنها فعالیت‌های کارآفرینانه حائز اهمیت بوده، تأثیر انکارناپذیر گذارده است.

پیشرفت‌های حاصل در حوزه فناوری اطلاعات نظیر ارتباطات راه دور، یقیناً سبب افزایش بازدهی‌ها در حوزه کارآفرینی گردیده است. خدمات سریع پستی، خدمات فتوکپی، کامپیوترهای شخصی، اینترنت، خدمات وب و نیز خدمات تلفن همراه باعث می‌شوند تا بدون در نظر گرفتن فاصله جغرافیایی اشخاص، تبادل اطلاعات با هزینه و زمان کمتری انجام شود.

سوم، رابرت لوکاس<sup>۲</sup> این نظریه که توسعه بیشتر به سبب وجود رابطه معکوس میان کشش جانشینی عامل<sup>۳</sup> و اندازه مؤسسه منطقیاً اندازه مؤسسه را به میانگین مطلوب تری سوق می‌دهد، الگویی را استنتاج کرد. هر چند اخیراً آکیلینا<sup>۴</sup>، کلامپ<sup>۵</sup> و پیترولی به نتایج متفاوتی دست یافته‌اند. نسبت بالای کشش جانشینی عامل نه تنها منجر به





افزایش سرمایه سرانه می‌شود بلکه در عین حال زمینه را نیز جهت کارآفرین شدن فرد هموار می‌نماید. در یک اقتصاد دارای نسبت بالا در کل کشش جانشینی، می‌توان توسعه در سطوح عالی، کارآفرینی به مراتب بیشتر و تعدد مؤسسات کوچک تر را پیش بینی نمود.

بنابراین، انتظار ما بر این است که فعالیت کارآفرینانه، در اقتصادی که مراحل آغازین و میانی توسعه را سپری می‌کند رابطه معکوسی با موضوع توسعه اقتصادی داشته باشد چرا که غالب افراد در تلاشند تا از خود اشتغالی به سمت استخدام با دستمزد معین حرکت نمایند. از طرف دیگر در اقتصاد توسعه یافته، انتظار ما بر این است که فعالیت کارآفرینانه، روندی همسو با رشد و توسعه اقتصادی داشته باشد چون افراد کار دستمزدی را برای پرداختن به فعالیت کارآفرینانه ترک می‌نمایند.

این چهارچوب دلالت بر آن دارد که شاید ارتباطی میان فعالیت کارآفرینانه و توسعه اقتصادی در عرصه اقتصاد بین المللی وجود داشته باشد. کشورهای نظیر اوگاندا، پرو و اکوادور همگی کشورهایی با سطوح قابل توجهی از فعالیت کارآفرینانه اما برخوردار از سطوح بسیار پایین درآمد سرانه و رشد اقتصادی به شمار می‌روند. در کشورهای نظیر برزیل و آرژانتین چنین به نظر می‌رسد که در عین برخوردار از سطوح بالاتر درآمد سرانه، در حرکت به سوی سطوح پائین تری از فعالیت کارآفرینانه باشند. خاورمیانه نیز نماینده مجموعه ای از کشورهاست که به نظر می‌رسد که در حال عبور از سطح درآمد متوسط به سطح بالاتری از درآمد بوده و برخی از آنان سطوح رو به رشدی از فعالیت کارآفرینانه را تجربه می‌نمایند. کشورهای پردرآمد، نظیر آلمان، فرانسه، بلژیک، ایتالیا و فنلاند، نسبتاً از سطوح پائینی از فعالیت کارآفرینانه برخوردارند. در این میان کشور ژاپن یکی از پائین ترین سطوح کارآفرینی و ایالات متحده آمریکا یکی از بالاترین سطوح کارآفرینی در دنیا را به خود اختصاص داده اند.

جهت پاسخ به این سؤال که «کارآفرینی چه نقشی در توسعه دارد؟» حقیقتاً لازم است بدانیم که کشورها با چه نوع فعالیت کارآفرینانه درگیر می‌باشند. جهت تعیین نوع فعالیت در کشورها در سطوح مختلف توسعه از اطلاعات نظارت کارآفرینی جهانی (GEM) بهره می‌گیریم. هدف از GEM دست یابی سیستماتیک به دو موضوع عمده می‌باشد:

یکی از این موضوعات میزان فعالیتهای کارآفرینانه نوپا یا رواج مؤسسات نوظهور (در حال تاسیس)، مورد دیگر رواج مؤسسات جدید یا تازه کار که فاز آغازین را پشت سر گذارده اند و قدمت این کسب و کارها کمتر از ۴۲ ماه می‌باشد. میان مؤسسات جدید و مؤسسات نوظهور از آن رو تمایز در نظر گرفته شده تا ارتباط هر یک با رشد اقتصاد ملی مشخص شود. در هر دو بخش، تمرکز تحقیق بر فعالیت های کارآفرینانه ای است که افراد از میزان مشخصی سهام مالکیت این واحدها برخوردار باشند.

همه فعالیت های کارآفرینانه با انگیزه های یکسان برانگیخته نمی‌شوند. «کارآفرینی نوع فرصت» بر اثر اختیار افراد و جهت دستیابی به شیوه های جدید در کسب و کار صورت می‌گیرد در این نوع کار آفرینی افراد سعی در ایجاد فرصتهای جدید دارند و ایده های جدید دارند و ایده های جدید و تکنولوژی

های نو بسیار حائز اهمیت هستند. «کارآفرینی نوع ضرورت» بر اثر پدیده شرایط اقتصادی و ناکافی بودن فرصتهای شغلی در مؤسسات متوسط و بزرگ ایجاد می‌شود. در این نوع کارآفرینی افراد مجبورند جهت امرار معاش به فعالیتهای کارآفرینانه متوسل شوند. کارآفرینان نوع فرصت پیش بینی می‌کنند که کسب و کارشان منجر به رشد بیشتر مؤسسات و تدارک مشاغل جدید گردد.

روندی آشکارا قابل تشخیص میان نرخ کارآفرینی نوع فرصت به ضرورت و درآمد سرانه یک کشور در جریان است. نمودار ۱ این روند را نشان می‌دهد. روی محور X، کشورها طبق پائین ترین به بالاترین نرخ «کارآفرینی فرصت» در مقابل «کارآفرینی ضرورت» رتبه بندی شده اند. نرخ کارآفرینی فرصت در برابر ضرورت راه کوتاهی جهت شرح اهمیت کارآفرینی نوع فرصت نسبت به کارآفرینی نوع ضرورت به شمار می‌رود. مزیت این رتبه بندی آن است که کشورهایی با سطوح بالای کارآفرینی ضرورت، در سطح کشوری با سطوح پائین کارآفرینی قرار می‌گیرند. ارزش های نرخ کارآفرینی فرصت در برابر ضرورت روی محور Y نمودار، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. این مقدار از ۱/۱ در برزیل به ۱۶/۷ در ایسلند منظم می‌شود.

نمودار ۱

سمت راست محور Y، اطلاعات درآمد سرانه کشورها در سال ۲۰۰۲ را به نمایش گذارده است. به جهت برآورد ارتباط میان نرخ کارآفرینی فرصت ضرورت و درآمد کشورها از یک نمودار نزولی استفاده شده است.

با بروز مقادیری نوسان، ارتباط مستقیمی مثبت بین سطح درآمد و نرخ کارآفرینی پدیدار می‌گردد. (نرخ کارآفرینی از نوع فرصت نرخ کارآفرینی از نوع ضرورت = درآمد سرانه به عبارت دیگر، کشورهایی که در آنها کارآفرینی عمدتاً به واسطه یک فرصت اقتصادی برانگیخته شده تا به دلیل یک ضرورت، اصولاً از سطوح بالاتری از درآمد برخوردار می‌باشند. نمودار مذکور حاوی دلایلی برای سؤال عنوان شده در آغاز این مقاله است با این فرض که ما در کشورهای مورد نظر از چه نوع کارآفرینی برخوردار هستیم (کارآفرینی از نوع فرصت یا کارآفرینی از نوع ضرورت)

سؤال جالب توجه اینکه، «چگونه نرخ کارآفرینی فرصت به ضرورت با سایر متغیرهای توسعه همسو می‌باشند». ما با اجرای برنامه ای دریافتیم که اغلب متغیرها از جمله صادرات نیز به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی (GDP)، دریافت پروانه، هزینه های تحقیق و توسعه و مخارج آموزش با نسبت میزان کارآفرینی از نوع فرصت به کارآفرینی از نوع ضرورت نسبت مستقیم دارند. به این ترتیب اکثر متغیرهای مرتبط با روند توسعه با مسیر سرعت مسیر کارآفرینی همسو می‌باشد.

### تأثیرات متفاوت کارآفرینی نوع فرصت و کارآفرینی نوع ضرورت

اکنون ما در جایگاهی قرار داریم که دست کم بتوانیم به این سؤال که: «کارآفرینی چه نقشی در توسعه اقتصادی دارد؟» یک پاسخ مقدماتی بدهیم. پاسخ به صراحت بستگی به هدف از کار آفرینی دارد. چنان چه هدف خود اشتغالی باشد خواه در کشاورزی و خواه در هر عرصه دیگری از صنعت و ابعاد بسیار محدود، آن گاه در بیشتر موارد، بدلیل اینکه مکانیسمی جهت پیوند فعالیت مذکور به توسعه وجود ندارد، کارآفرینی منجر به توسعه اقتصادی نخواهد گردید. فی الواقع می‌دانیم که می‌شود سیر نزولی را طی می‌کند. تنها زمانی اقتصاد قادر است مردم را از خود اشتغالی دور کند که در روند توسعه شاهد یک صعود باشیم. به نقل از آدام اسمیت، با بزرگتر شدن بخش نیروی انسانی، توسعه اقتصادی به وقوع خواهد پیوست. داده های ما آشکارا مؤید آن است که نرخ کارآفرینی فرصت به ضرورت یک شاخص کلیدی از لحاظ توسعه اقتصادی می‌باشد. هر چه جمعیت بیشتر و بیشتری درگیر کارآفرینی نوع فرصت می‌شوند و هر چه بیشتر و بیشتر، افراد کارآفرینی نوع ضرورت (خود اشتغالی) را ترک می‌گویند، بیشتر با سطوح رو به رشد توسعه اقتصادی مواجه می‌شویم.

تحلیل سنتی درباره توسعه اقتصادی، بر مؤسسات و شرکت های بزرگ تمرکز داشته و عموماً نسبت به نوآوری ها و رقابت پدید آمده توسط مؤسسات بزرگ در کل عرصه اقتصاد غفلت می‌ورزد. میزان توانمندی مؤسسات بزرگ، در ایجاد تغییر بر رشد اقتصاد ملی تحت تأثیر شرایط کلی کسب و کار

ویژه هر کشور قرار دارد. این شرکت ها نخست به واسطه ساخت کارخانه و تأسیسات جدید که به سهم خود مایه ی خلق فرصت های شغلی است بر رشد اقتصاد اثر می‌گذارند. به علاوه، زمانی که یک تأسیسات کهنه جایگزین می‌شود فن آوری های جدید در تأسیسات جدید به کارگرفته می‌شود که حاصلش افزایش بهره وری است.

بنای ساخت کارخانه ها و تأسیسات جدیدی که این گونه بر رشد اقتصاد ملی اثر گذارند، ممکن است برعهده مؤسسات محلی و یا مؤسسات چند ملیتی باشد.

برای کار آفرینان بالقوه، تصمیم این که آیا کسب و کاری را آغاز نمایند به شرایط مختلف و فضای موجود کسب و کار تأثیر بستگی دارد که به آنها «شرایط چهارچوب کارآفرینانه» اطلاق می‌گردد. این شرایط توانایی یک کشور نسبت به ترغیب مؤسسات نوپا و افراد ماهر و با انگیزه ای است که آرزومند راه اندازی کسب و کار برای خودشان هستند، می‌باشد. محیط سازنده جهت انگیزش افراد به حوزه کارآفرینی و توسعه مهارتهای لازم بر اقتصاد کارآفرینی تأثیر گذارند.

تلفیق موفق این دو شرایط منجر به شکوفایی کسب و کار خواهد گردید و نوآوری و رقابت در بازار افزایش می‌یابد که در نهایت به روند رشد اقتصادی کمک می‌نماید.

همان طور که در شکل ۲ نشان داده شده، با در نظر گرفتن محیط های گوناگون اقتصادی که این دو گروه از نقش آفرینان دنیای کسب و کار را متأثر می‌سازند، توجه خود را بر ماهیت مکمل مکانیسم های موجود میان مؤسسات بزرگ و کوچک متمرکز می‌کنیم. با تعیین این مکانیسم ها، رشد اقتصادی یک ملت، به فعل و انفعالات کارآفرینی و کسب و کار بالقوه بستگی دارد و این فتح بایی است به سوی درک روشن تر از اینکه چرا کارآفرینی برای حصول به اقتصاد گسترده تر حیاتی تلقی می‌گردد. ارتباط میان کارآفرینی، مؤسسات و توسعه اقتصادی پیچیده است. با به کارگیری این الگو نسبت به توسعه یک ملت، نتایج حائز اهمیتی را می‌توان ترسیم نمود.

توسعه اقتصادی یک ملت به تلفیق موفق کارآفرینی با توانمندی مؤسسات و شرکت های

استقرار یافته منوط می گردد. ارزش واقعی این مکانیسم در ازا درآمد ملی طبق مقیاس سرانه تولید ناخالص داخلی متغیر است. در سطوح پائین درآمد ملی، خود اشتغالی بالطبع فرصت های متعدد تر شغلی و قلمروهای گسترده تر برای خلق بازار را میسر می سازد. به همان میزان که درآمد سرانه افزایش می یابد، ظهور فن آوری های نو و صرفه جویی های ناشی از مقیاس ۸ به مؤسسات بزرگتر و استقرار یافته این مجال را می دهد تا از تقاضای روزافزون بازارهای در حال رشد استفاده کرده و نقش نسبی شان در عرصه اقتصاد بالا رود. پس از این رویداد، تعداد کسب و کارهای نو پا کاهش می یابد در حالی که تعداد بیشتری از افراد به امنیت شغلی در قالب استخدام دست پیدا می کنند. سرانجام بر اثر افزایش درآمد سرانه فعالیت های بخش کارآفرینی از نوع فرصت گسترش می یابد. اینکه اشخاص بیشتری از منابع لازم جهت اقدام به کسب و کار برای خودشان برخوردارند، مجال بهره برداری از فرصت ها را به وجود می آورد. در اقتصاد پر درآمد، به واسطه هزینه های پائین تر و توسعه پر شتاب فن آوری، مؤسسات کارآفرینانه از یک مزیت رقابتی بهره مند می گردند. پس کارآفرینان در کشورهای گوناگون با سطوح

مختلف سرانه ناخالص داخلی بی تردید با چالش های متفاوتی مواجه می باشند. در نتیجه، امکان دارد سیاست ها و شرایط مطلوب برای کارآفرینی در یک کشور (یا یک محدوده جغرافیایی)، در کشور دیگر مؤثر و کارآمد به شمار نیاید. ضروری است همه کشورهای به توازن میان شرایط عمومی در چهارچوب ملی و شرایط چهارچوب کارآفرینانه دست یابند. هر چند چنین توازن به سطح توسعه اقتصادی بستگی دارد. کشورهای کمتر توسعه یافته پیش از توجه بر شرایط چهارچوب کارآفرینانه نیازمند تقویت بخش کسب و کارهای کوچک و متوسط می باشد چرا که اولین قدم به سمت توسعه به شمار می رود. این سیاست ها که مشتمل بر کمک مالی، کمک مدیریتی، آموزش و کاهش مخارج عمومی مربوط به دولت اند نه بر اشخاص که بر مؤسسات و شرکت ها متمرکز شده اند. بنابر این در گام اول هدف کلی اصولاً بایستی کاهش رقم خود اشتغالی و تقویت کسب و کارهای کوچک و متوسط باشد. در کشورهای توسعه نیافته بایستی تمرکز بر جلب سرمایه گذاری مستقیم خارجی باشد تا از این طریق افرادی که در حال رها کردن کشاورزی و هر نوع خود اشتغالی می باشند به کار گرفته

شوند. تعهد جدی به آموزش و پرورش در سطوح ابتدایی و متوسطه نیز اهمیت به سزایی دارد چون در کشورهای در حال توسعه آن دسته افرادی که تحت آموزش کافی قرار نگرفته اند در نهایت به کارآفرینی نوع ضرورت روی می آورند. برای کشورهای در حال توسعه رویکردی به مراتب متوازن تر به هر دو شرایط چهارچوب ملی و شرایط چهارچوب کارآفرینانه ضروری به نظر می رسد. بسته به اینکه یک کشور در چه موقعیتی از مسیرش در راستای توسعه کلی اقتصادی قرار گرفته، لازم است شرایط را تقویت نموده و کیفیت محیط کارآفرینی از جمله حاکمیت قانون، انعطاف پذیری بازار کار، زیرساختارها، بهره وری بازار مالی و مهارت های مدیریتی را بهبود بخشد زیرا غالب این شرایط جهت جلب سرمایه گذاری مستقیم خارجی انکارناپذیرند. همچنین تعهد جدی به امر آموزش در سطوح ابتدایی، متوسطه و عالی الزامی است. برای کشورهای توسعه یافته، در صورتی که خواهان اقتصادی کارآفرینانه باشند، چگونگی تمرکز بر تحکیم شرایط چهارچوب کارآفرینانه تغییر می یابد. توجه یک اقتصاد کارآفرینانه بر تغییر متمرکز شده است. اقتصاد کارآفرینانه

نیازمند تقویت تبادل فن آوری، ایجاد سهولت در تامین منابع مالی جهت تاسیس و حمایت فعالیت کارآفرینانه در سطوح دولتی، صنفی و آموزشی، خصوصاً از سوی دانشگاه می باشد. فعالیت های کارآفرینانه در کشورهای توسعه یافته مستلزم تمرکز بر ارزش افزوده بالا، فناوری پیشرفته، نوآوری و تجاری ساختن فن آوری ها می باشد. نهایتاً، در اقتصاد توسعه یافته، سیستم تحصیلات تکمیلی لزوماً نقش مهمی در تحقیق و توسعه، تجاری ساختن فن آوری و آموزش ایفا می نماید.

۱. GEM: Global Entrepreneurship Monitoring
۲. Robert Lucas
۳. Elasticity of Factor Substitution
۴. Aquilina
۵. Klump
۶. Pietrobelli
۷. Elasticity of Substitution

#### کشش جانشینی

در یک تابع معین با دو عامل تولید، مثلاً کار و سرمایه، نرخ نهایی جانشینی یا نرخ تکنیکی جانشینی، عبارت است از افزایش استفاده از یکی از عوامل تولید (مثلاً نیروی کار) و کاهش استفاده از عامل تولید دیگر (سرمایه). این نرخ زمانی تغییر خواهد کرد، که نسبت استفاده از عوامل تولید مورد استفاده در جریان تولید تغییر کند. برای مثال در صورت ثابت بودن تولید استفاده بیشتر و بیشتر از عامل کار با استفاده کمتر و کمتر از سرمایه همراه است. کشش جانشینی نشان می دهد که چگونه با تغییر در نسبت استفاده از عوامل تولید، نرخ نهایی جانشینی تغییر می کند. کشش جانشینی برابری با درصد تغییر در نسبت استفاده از عوامل تولید (کار تقسیم بر سرمایه) تقسیم بر درصد تغییر در نرخ نهایی جانشینی. به این دلیل، ارقام در رابطه کشش جانشینی با درصد نشان داده شده اند، که نیازی به تعیین واحد اندازه گیری نباشد، بدین ترتیب عوامل تولید کار و سرمایه به صورت درصدی محاسبه می شوند. اگر کشش جانشینی برابر صفر باشد، می باید از عوامل تولید در نسبت های ثابت استفاده کرد. اگر مقدار عددی کشش جانشینی برابر با بی نهایت باشد، در این حالت دو عامل، جانشین کامل هستند.

#### ۸. Economics of Scale

صرفه جویی های ناشی از مقیاس صرفه جویی هایی که ناشی از کاربرد یک روش در اندازه و سایز بزرگ می باشد. به این معنی که گاهی با افزایش در مقیاس یک واحد تولیدی یا یک فعالیت اقتصادی می بینیم که هزینه های آن واحد تولیدی کاهش می یابد؛ یعنی در هزینه های تولید صرفه جویی می شود. عوامل مختلفی می توانند در این مورد مؤثر باشند که از آن جمله است: تقسیم کار و تخصیص نیروی کار و استفاده از فن آوری پیشرفته تر که هر دو با افزایش سایز فعالیت اقتصادی امکان پذیر می باشند.

صرفه جویی های ناشی از مقیاس باعث می شوند که هزینه متوسط بلند مدت واحد تولیدی با افزایش تولید کاهش یابد؛ یعنی قسمت نزولی منحنی هزینه متوسط بلندمدت (LAC) به علت وجود این صرفه جویی هاست.



By: Zoltan Acs